

جهان فردا و فرهنگ آینده

قسمت دوم: فرهنگ و نقش آن در جهان آینده

رضا اسماعیلی*

مقدمه

قسمت اول این مقاله با عنوان «جهان آینده از منظر چند آینده‌نگر برجسته غربی» در شماره قبل به چاپ رسید و قسمت دوم این نوشتار به موضوع «فرهنگ، کارکرد و نقش آن در جهان آینده» اختصاص یافته است. در ابتدا فرهنگ از نظر مفهومی توضیح داده می‌شود و کارکردهای آن مورد بحث قرار می‌گیرد، سپس توجه به متغیر فرهنگ در پایان قرن بیستم بررسی می‌شود. اندیشه‌های هاتینگتون به عنوان یکی از مهمترین نظریه‌پردازان دوران کنونی و مصداقی جهت طرح مجدد مقوله فرهنگ در عرصه سیاست و تفکر، به اجمال توضیح داده می‌شود و همکاری‌های فرهنگی در جهان آینده و برنامه‌های سازمان فرهنگی ملل متحد تشریح می‌گردد. در نهایت تحولات نظام ارزشی، به عنوان مهمترین جزء نظام فرهنگی تحلیل و بررسی می‌گردد.

فرهنگ، مفهوم و عناصر آن

کلمه Culture که از کلمه لاتین Cultus به معنی پرستش گرفته شده است در اصل به معنای بزرگداشت و تجلیل حرمت است. چندی بعد این کلمه برای تشریح فرایند کشت به کار رفت و بعدها به مفهوم پرورش و تهذیب روح و رفتار استفاده شد. سرانجام در قرن نوزدهم، کلمه Culture برای

توصیف روشنفکری و جنبه‌های زیبایی‌شناختی تمدن به کار رفت.^۱

تایلر در سال ۱۸۷۱ میلادی در اثر خود با عنوان «فرهنگ ابتدایی»، فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن، و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی دانست که فرد به عنوان عضو جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را برعهده دارد.^۲

در تعریف تایلر، فرهنگ همانا دستاوردهای مادی و معنوی بشر در طول زندگی است. در تلقی دیگر، فرهنگ صرفاً یک امر معنوی دانسته شده است. به نظر لانسکی، فرهنگ، مجموع نظامهای نمادین جامعه و اطلاعات و پیامهای مستقر در آنها است.^۳

مفهوم اساسی تعریف مذکور «نماد» می‌باشد. قابلیت ایجاد نماد، فقط مخصوص نوع انسانی است. نماد نوعی حامل اطلاعاتی است که معنا و مفهومش را افرادی که از آن استفاده می‌کنند معین می‌نمایند. تامپسون در کتاب خود با عنوان

* - دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی

۱- یونسکو، ۱۹۹۴، ترجمه فاضلی، ص ۱۳.

۲- روح الامینی، ۱۳۶۸، ص ۱۷.

۳- لانسکی، ۱۳۶۹، ص ۲۴.

«ایدئولوژی و فرهنگ جدید» در سال ۱۹۹۲، دو دریافت از فرهنگ ارائه می‌دهد. دریافت توصیفی فرهنگ، که بر مجموعه متنوعی از ارزشها و باورها و آیینها و قراردادهای و عاداتها اطلاق می‌شود و صفت ویژه جامعه‌ای خاص یا دوره‌ای از تاریخ را به ما می‌نمایاند. کانون توجه دریافت نمادین، نمادپردازی (Symbolism) است. بر پایه این دریافت، پدیده‌های فرهنگی همان پدیده‌های نمادی‌اند و بررسی فرهنگ ضرورتاً با نمادها و کنش نمادین مرتبط است.

بر پایه دریافت دیگر، یعنی دریافت ساختاری، پدیده‌های فرهنگی را می‌توان به مثابه صورتهای نمادین دریافت‌های ساختمان بازشناخت و تحلیل فرهنگی را، همانا بررسی ساخت معنادار و بافت‌سازی اجتماعی صورتهای نمادین تعبیر کرد.^۴ از دید یونسکو، فرهنگ کلیت تمامی از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی است که یک گروه اجتماعی را مشخص می‌کند. فرهنگ نه فقط هنر و ادبیات را در برمی‌گیرد، بلکه شامل آیین‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر، نظامهای ارزشی، سنتها و باورهاست.^۵ در تعریف بیانیه مکزیک می‌توان موارد زیر را تمیز داد: سنتها و عقاید، حقوق بنیادین انسانی، نظامهای ارزشی، شیوه‌های زندگی، هنرها و ادبیات.

حیات اجتماعی از طریق فرهنگ تغییر و استمرار می‌یابد. عوامل تداوم شامل موارد زیر می‌باشد:

- سنتها، عقاید، نظامهای ارزشی و هنجارهای روحی، اخلاقی، قانونی، خانوادگی و اجتماعی، نهادها و ساختارهای قدرت.
- شیوه‌های زندگی، طرز تفکر و تولید، آداب و رسوم، توزیع و کارکردها و وظایف و عاداتهای خوراکی.
- وقایعی که در جای خود، فرهنگ تلقی می‌شوند. مثل جشنواره‌ها، مراسم مذهبی و تاریخی.
- زمانها و سایر شکل‌های میراث فرهنگی غیر فیزیکی.

عوامل تغییر

- نیازها و امیدهای مردم، راهبردهای حیاتی برای بقا.
- دانش (علوم) و فوت و فن‌ها (فن‌آورها، شیوه‌های سازمان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، مدیریت محیطی، طبیعی و مصنوعی، داروها و غیره)
- خلاقیت و قابلیت ابداع
- زبان گفتاری (در اشکال خاص صحبت کردن و کلمات به‌خصوص در مناطق شهری و تحت تأثیر وسایل ارتباطی با گونه‌گونی‌های مرتبط با نسلهای متفاوت)
- انتقال فن‌آوری و ارتباطات بین فرهنگی، تبادلات اقتصادی و تجارت
- مهاجرت
- تغییرات در محیط زیست^۶

کارکردهای فرهنگ

- ۱- تأمین نیازهای درونی و بیرونی انسان با هدف تأمین امنیت و تداوم زندگی.^۷
- ۲- ایجاد ارتباط جمعی.^۸
- ۳- ایجاد احساس تعلق گروهی و خودآگاهی جمعی و فردی خاصی که می‌توان آن را هویت فرهنگی نامید.
- ۴- تضمین بقا و تداوم تاریخی یک جامعه با فرایند اجتماعی.
- ۵- ایجاد همبستگی بین اعضای جامعه و ایجاد حفظ انسجام اجتماعی بین سطوح و نهادها و اجزای مختلف نظام اجتماعی.^۹

۴- گرانپایه، ۱۳۷۷، ص ۱۶ و ۱۷.

۵- یونسکو، کنفرانس مکزیکو، ۱۹۸۲، به نقل از کتاب فرهنگ و توسعه، ص ۱۳.

۶- یونسکو، بعد فرهنگی توسعه، ترجمه تیمور محمدی، انتشارات برنامه و بودجه، سال ۱۳۷۶، ص ۹۷ تا ۱۰۰.

۷- وایت، ۱۹۷۳، ص ۵۸.

۸- پارسونز، ۱۹۵۱، ص ۳۲۷.

۹- پناهی، ۱۳۷۶، ص ۵۳ - ۵۰.

انواع فرهنگ

دانشگاه هاروارد برجسته‌ترین اندیشه را در این زمینه با عنوان «برخورد تمدن‌ها»^{۱۳} ارائه داده است. در ادامه، چکیده‌ای از نظریات او را مطرح می‌کنیم و سپس نقد متفکران را می‌آوریم.

فرهنگ و نبود تمدنی از نظر هانتینگتون

هانتینگتون پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی نمی‌کند و آن را سرآغاز دوران جدید برخورد تمدن‌ها می‌انگارد. وی تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و در حاشیه نیز تمدن آفریقایی. او خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور را منشأ درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کهن دولت-ملت می‌بیند. هانتینگتون تمدن را بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی می‌داند که انسان از آن برخوردار است. تمدن، هم‌باتوجه به عناصر عینی مشترک (همچون زبان، تاریخ، مذهب، سنتها و نهادها) و هم با توجه به وابستگی‌ها و قرابت‌های ذهنی و درونی انسانها تعریف می‌شود.

تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو را شکل می‌دهد، چراکه:

- اختلاف تمدن‌ها اساسی است.
- خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است.
- تجدید حیات مذهبی، وسیله‌ای برای پرکردن خلأ هویت، در حال رشد است.
- رفتار غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی شده است.
- ویژگیها و اختلافات فرهنگی تغییرناپذیرند.

۱۰- اشنایدر و کینگ، ۱۳۷۴، ص ۱۵۴.

۱۱- ازراف. وگل، ۱۹۷۹، مقدمه.

۱۲- مایکل سی. دش، ۱۹۹۸، به نقل از فصلنامه مطالعات راهبردی، ص ۱۶۹.

ما دونوع فرهنگ داریم، یکی فرهنگ سنت‌گرا و دیگری فرهنگ نوگرا و خلاق. فرهنگ سنت‌گرا با هر نوع تحولی مخالفت می‌ورزد و از بروز هر نوع خلاقیتی جلوگیری می‌کند و اصولاً برای تخیلات خلاق، هیچ ارزشی قایل نیست. اگر قرار باشد نسل بشر پایدار بماند باید گرایش به ابتکار و خلاقیت بر گرایش‌های سنت تفوق یابد.^{۱۰}

طرح مجدد مقوله فرهنگ

هرمن‌کان محقق آمریکایی در کتاب خود به نام «ژاپن»، معجزه اقتصادی ژاپن را ناشی از ۱۰ عامل می‌داند. در بین این عوامل، فرهنگ جایگاه ممتازی دارد. از بین عوامل فرهنگ رسمی، می‌توان به نظام آموزش و پرورش کاراً اشاره کرد. همچنین از ویژگی‌های فرهنگی مؤثر بر رشد و شکوفایی اقتصادی ژاپن، می‌توان به «احساس تعهد، سختکوشی و وفاداری در واحدهای کار، فداکاری و آمادگی بر اصلاح نارساییها و اشتباهات خود» اشاره کرد.

به نظر برخی از نویسندگان، توانایی ژاپنی‌ها برای کار گروهی کلید موفقیت آنهاست.^{۱۱} مطالعه هرمن‌کان را شاید می‌باید یکی از عوامل اصلی طرح مجدد فرهنگ در فرایند توسعه کشورها پنداشت. گرایش دوباره به مسائل فرهنگی در حوزه‌های مختلف، بالاخص پس از جنگ سرد حاکی از بازیابی اهمیت متغیرهای فرهنگی است. بررسی‌های خیره‌کننده رابرت پوتنام در کتاب خود با عنوان «دمکراسی و فرهنگ سیاسی ایتالیا» نشانه آشکار از تجدید گرایش و پذیرش فرهنگ در میان دانشمندان علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود. مشروعیت یافتن دوباره متغیرهای فرهنگی، در عین حال با روی آوردن دوباره صاحب‌نظران به اندیشه‌ها و سیاست‌های داخلی، و ابراز تردید مجدد نسبت به نظریه‌های کلی همراه است.^{۱۲}

ساموئل هانتینگتون، استاد علوم سیاسی

از دید یونسکو، فرهنگ کلیت تامی از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی است که یک گروه اجتماعی را مشخص می‌کند. فرهنگ نه فقط هنر و ادبیات را در برمی‌گیرد، بلکه شامل آیین‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر، نظام‌های ارزشی، سنتها و باورهاست.

برخورد تمدنها در آینده فرهنگی و سیاسی جهان

هائیتنگتون اظهار می‌دارد که: خطوط گسل میان تمدنها به عنوان نقاط بروز بحران و خونریزی، جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد می‌شود. در حالی که صف‌بندی ایدئولوژیک در اروپا از میان رفته، جدایی فرهنگی بین مسیحیت غربی از یک طرف و مسیحیت ارتدوکس و اسلام از سوی دیگر دوباره ظاهر شده است (ص ۵۵).^{۱۴}

برطبق نظر هائیتنگتون، در سطح اساسی‌تر، به هر حال مفاهیم غربی به گونه‌ای بنیادی با مفاهیم موجود در دیگر فرهنگها تفاوت دارد. نظریات غرب در مورد فردگرایی، لیبرالیسم، مشروطیت، حقوق بشر، برابری، آزادی، حاکمیت قانون، دموکراسی، بازار آزاد اقتصادی و جدایی دولت و کلیسا [نهاد دین]، در فرهنگهای اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، بودایی و ارتدوکس دارای جلوه کمتری است. تلاشهای غرب برای تبلیغ چنین اندیشه‌هایی، برعکس موجب واکنش بر ضد «امپریالیسم حقوق بشر» و پافشاری بر ارزشهای بومی می‌شود. این واقعیت را می‌توان در حمایت نسل جوان‌تر (در فرهنگهای غیر غربی) از بنیادگرایی مذهبی مشاهده کرد (ص ۶۹).

محور اصلی سیاستهای جهانی در آینده به گفته کیشور محبوباتی، درگیری بین «غرب و سایرین» و واکنش تمدنهای غیر غربی در برابر ارزشها و قدرت غرب خواهد بود. این واکنشها به طور کلی به یک

منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است.

خطوط گسل بین تمدنها، امروز جایگزین مرزهای سیاسی شده و جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی به حساب می‌آیند. استعمار اروپایی خاتمه یافته و سلطه آمریکایی نیز در حال افول است. در حالی که آداب و رسوم کهن، زبانها، اعتقادات و نهادهای بومی، دگرباره خود را مطرح می‌سازند. فرهنگ غربی نیز رو به فرسایش است. بدین ترتیب، براساس نگاره (پارادایم) برخورد تمدنی، صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدنها شکل گرفته است. در آینده کانون اصلی درگیری‌ها بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. از نظر هائیتنگتون، تنش‌ها و منازعات جدی در سطح بین‌المللی، بر خلاف گذشته، از بحران هویت ملتهایی نشأت گرفته که برای حفظ موجودیت خود به دنبال یافتن شاخصهای جدیدی در مقوله فرهنگ هستند. سیاست داخلی، سیاست قومی و سیاست جهانی وجود خواهند داشت. اما همگی تابعی از سیاست تمدنی خواهند بود.

به طور خلاصه در خصوص نظریه برخورد تمدنها، سه دیدگاه عمده وجود دارد:

- ۱- این نظریه، دیدگاه جدیدی است که در تحلیل مسائل جهانی، حایز اهمیت بسیار است و تأمل و تعمق در ابعاد نظری و فرهنگی آن ضروری است.
- ۲- برخورد تمدنها یک نظریه استراتژیک است و باید در سطح سیاسی (اجرایی) مورد توجه قرار گیرد.
- ۳- این نظریه در عین اینکه واجد برخی نکات مهم و ارزنده است، زیرساخت و پایه علمی و نظری مستحکمی ندارد.

۱۴- شماره‌هایی که در داخل پرانتز ذکر شده، مربوط به صفحات کتاب نظریه برخورد تمدنها، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری، انتشارات وزارت امور خارجه می‌باشد.

صورت یا در قالب مجموعه‌ای سه‌وجهی ظاهر می‌شود: در نوع افراطی، کشورهای غیرغربی می‌توانند گوشه‌نشینی اختیار کنند تا جوامع خود را از نفوذ یا فساد غرب مصون دارند و در واقع از مشارکت در جامعه جهانی تحت سلطه غرب کناره بگیرند. برای چنین روشی باید بهای گزافی پرداخت. شق دوم که در تئوری روابط بین‌الملل از آن به اصطلاح «الحاق به جمع» یاد می‌شود، عبارت است از پیوستن به غرب و پذیرش ارزشها و نهادهای غربی. شق سوم، تلاش برای برقراری موازنه از طریق تقویت قدرت نظامی و اقتصادی و همکاری با دیگر جوامع غیرغربی در برابر غرب از یک طرف و حفظ ارزشها و نهادهای بومی از طرف دیگر است. خلاصه؛ نوسازی، نه غربی کردن (ص ۶۹-۷۰).

در کشورهای از درون گسیخته [نظیر ترکیه]، رهبران آنها مشخصاً می‌خواهند استراتژی «الحاق به جمع» غربیان را تعقیب کنند و کشورهاشان را به عضویت جهان غرب در آورند، اما تاریخ، فرهنگ و سنن کشورهاشان غیر غربی است (ص ۷۰).

هاتینگتون اظهار می‌دارد: تفاوت‌های موجود بین تمدنهای گوناگون واقعی و مهم است، خود آگاهی تمدنی رو به افزایش است، برخورد تمدنها غالب‌ترین نوع برخورد در سطح جهان، جای برخوردهای ایدئولوژیک و دیگر انواع درگیریها را خواهد گرفت. نهادهای بین‌المللی اقتصادی، امنیتی و سیاسی موفق، به احتمال قوی بیشتر در درون تمدنها شکل خواهد گرفت تا در بین آنها. درگیری میان گروههای وابسته به تمدنهای مختلف، فراوان‌تر، طولانی‌تر و خشن‌تر از درگیری بین گروهها در درون یک تمدن خواهد بود. روابط بین «غرب و سایرین» محور اصلی سیاستهای جهانی خواهد بود. کانون درگیری در آینده بسیار نزدیک، بین غرب و چند کشور اسلامی - کنفوسیوسی خواهد بود (ص ۷۷).



برخورد امواج تمدنها از دیدگاه الوین تافلر

الوین تافلر معتقد است: تمدن به آن شیوه زندگی اطلاق می‌شود که با نظام خاصی از تولید ثروت مانند کشاورزی، صنعت و امروزه نیز نظام مبتنی بر علم و اطلاعات سر و کار دارد (ص ۱۸۸).

بر اساس نظریه برخورد امواج تافلر، به‌رغم دیدگاه هانتینگتون، درگیری اصلی آتی نه بین اسلام و غرب است و نه میان غرب و سایرین، نه سقوط آمریکا صحیح است و نه نظریه فوکویاما که «پایان تاریخ» را پیش‌بینی می‌کند، بلکه ژرف‌ترین تحولات اقتصادی و استراتژیکی در جهانی روی خواهد داد که به سه تمدن مجزا، متفاوت و بالقوه درگیر با هم تقسیم شده است. تمدن موج اول ناگزیر با زمین پیوند خورده و این تمدن حاصل انقلاب کشاورزی بوده است.

اشاعه افکار جسورانه جدید، مانند نظریه بدیع «حقوق فردی»، نظریه «قراردادهای اجتماعی» روسو، سکولاریزم، جدایی مذهب از سیاست و این فکر جدید که رهبران باید با خواست مردم انتخاب شوند و نه بر مبنای حق الهی، مربوط به تمدن موج دوم است که پیامد دگرگونیهای شیوه جدید کسب ثروت، یعنی خط تولید کارخانه‌ای بود (ص ۱۹۰ و ۱۹۱).

موج سوم نیز مبتنی بر روشهای جدیدی است که در آن علم آفریده و از آن بهره‌برداری می‌شود. ملتهای موج سوم، اطلاعات، خلاقیت، مدیریت، فرهنگ مردمی، فن‌آوری پیشرفته، نرم‌افزارهای کامپیوتری، تعلیم و تربیت، آموزش، خدمات بهداشتی، مالی و غیره را به جهان عرضه می‌کنند.

در موج سوم اقتصادهای مبتنی بر فکر بشر، تولید انبوه که تقریباً می‌تواند مشخصه جامعه صنعتی تلقی شود، منسوخ شده است. با جایگزین شدن جامعه منسجم موج دوم با تمدن نامنسجم موج سوم، بافت جامعه نیز به کلی تغییر می‌یابد.

پنجیدگی شدید نظام جدید، مبادله اطلاعات میان واحدهای تشکیل‌دهنده را هرچه بیشتر ایجاب می‌کند. این مسأله نیاز شدید به کامپیوتر، شبکه‌های ارتباط از راه دور دیجیتال و شبکه‌ها و رسانه‌های جدید را پدید می‌آورد (ص ۱۹۴).

نحوه برخورد تمدن غرب با سایرین

هانتینگتون معتقد است که: تلاشهای غرب برای ترویج ارزشهای خود، یعنی دموکراسی و لیبرالیسم، به‌عنوان ارزشهایی جهانی و حفظ برتری نظامی و پیشبرد منافع اقتصادی خود، واکنش تلافی‌جویانه تمدنهای دیگر را برمی‌انگیزد. دولتها و گروهها با کاهش توانایی‌های خود در جلب حمایت و سازماندهی ائتلافها بر مبنای ایدئولوژی، به نحو فزاینده‌ای کوشش خواهند کرد تا با توسل به هویت مشترک مذهبی و تمدنی، کسب حمایت کنند.

برخورد تمدنها در دو سطح صورت می‌گیرد: در سطح خرد، گروههای نزدیک به هم در امتداد خطوط گسل میان تمدنها، غالباً با توسل به خشونت برای کنترل خاک و مهار یکدیگر به نزاع می‌پردازند. در سطح کلان، دولتهای وابسته به تمدنهای مختلف برای کسب قدرت نسبی نظامی و اقتصادی با هم به رقابت برخاسته، برای کنترل نهادهای بین‌المللی و طرفهای ثالث دست به مبارزه می‌زنند و بر اساس رقابت، ارزشهای خاص سیاسی و مذهبی خویش را ترویج می‌دهند (ص ۵۴ و ۵۵).

هانتینگتون در خصوص چین اظهار می‌دارد: تردیدی نیست که اگر چین دارای بخش خصوصی بسیاری باشد، در طول زمان در جهت دموکراسی حرکت خواهد کرد، هرگونه اقدامی که رشد بخش خصوصی را تضعیف کند، زبان‌بخش است. از طرف دیگر شاید بهتر باشد که از طریق ترویج نظام بازار آزاد اقتصادی در چین به مقابله با آن پردازیم (ص ۹۰ و ۹۱).

دنيس آرتاد، محقق مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه برخلاف هانتینگتون، جنگ سرد را صرفاً درگیری ایدئولوژیک کمونیسم و لیبرالیسم نمی‌داند، بلکه اعتقاد دارد که جنگ، مسأله‌ای حاشیه‌ای بوده است و درگیری واقعی و طولانی‌تری که بین آزادی و بردگی، دموکراسی و استبداد وجود دارد، احتمالاً همچنان ادامه خواهد داشت (ص ۳۷). آنتونی لیک، مشاور امنیتی کاخ سفید، اظهار

می‌دارد: این تصور که آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهان بعد از جنگ سرد و در جست‌وجوی ایدئولوژی جدید، به ناچار به یک جنگ صلیبی جدید با اسلام کشیده خواهد شد اشتباه است. خطوط گسل در میان تمدن‌ها یا مذاهب نیست، بلکه این خطوط بین حکومت ستمکار و حکومت مسوول، بین انزواگرایی و سیاست درهای باز و بین اعتدال و افراط ترسیم شده است. گرایش به آزادی، آیسند را متحول خواهد ساخت. این موضوع در همه‌جا اعم از جهان اسلام یا نقاط دیگر صادق است. ما خطوط گسل را بین کسانی می‌بینیم که با توسل به حربه خشونت و ترور در پی پیشبرد اهداف خود هستند (ص ۲۹-۲۸).

نقاط ضعف تمدن غربی

برژینسکی به گسیختگی درونی فرهنگ غربی اهمیت می‌دهد و فساد درونی نظام غربی را عامل تهدیدکننده قدرت جهانی آمریکا می‌داند، نه برخورد تمدن‌ها را. او به سکولالیزم عنان‌گسیخته حاکم بر غرب اشاره کرده و معتقد است که این نطفه ویرانی فرهنگ غربی است. فساد درونی نظام غربی نه فقط رهبری آمریکا، بلکه در نهایت فرهنگ آمریکا را به‌عنوان معیاری برای دیگران از بین می‌برد (ص ۱۶۰).

نیکسون تفاوت انقلاب کمونیستی با اسلامی را در این نکته می‌داند که انقلاب کمونیستی فقط به تأمین نیازهای مادی انسان توجه می‌کند، اما انقلاب اسلامی به تأمین نیازهای معنوی انسان نیز عنایت دارد (ص ۳۳).

کشور محبوباتی (نماینده دایمی سنگاپور در سازمان ملل) اظهار می‌دارد که البته آزادی نه فقط حلال مشکلات نیست، بلکه مشکل‌ساز نیز می‌باشد. ایالات متحده دارای تجربیات گسترده‌ای است: نهادهای اجتماعی محدودکننده فرد را یکی پس از دیگری منحل کرده که نتیجه آن، فاجعه بوده است (ص ۲۴۶).

دوتوکویل درک کرده بود که در دموکراسی این

گرایش وجود دارد که مردم شخصیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و به زندگی خصوصی می‌گروند. دوتوکویل در نخستین سالهای زندگی در آمریکا، هنر همکاری با یکدیگر را به‌عنوان عامل تضعیف‌کننده تمایل افراد به زندگی خصوصی مشاهده می‌کرد (ص ۱۷۸).

فوکویاما معتقد است که مشکل امروز ما مسأله گسستن انسجام اخلاقی جوامعی است که زمانی با فضایل مذهبی، جامعه و خانواده به هم پیوند خورده بودند. اینها اساس واقعیتهای اجتماعی است که به اعتقاد تمامی نظریه‌پردازان لیبرال باید به هر ترتیب همچنان سالم باقی بماند (ص ۱۷۸).

هاتینگتون اظهار می‌دارد که نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی که از عوامل ارتباط فزاینده میان فرهنگ‌هاست، مردم را از هویت‌های بومی-سنتی خود جدا می‌کند و دولت را به‌عنوان مرجع اصلی هویت در عصر بعد از استعمارگری، تضعیف می‌سازد. البته این نقیصه در بسیاری از مناطق، از طریق گرایش به مذهب و بازگشت به خویشتن خویش جبران شده است (ص ۸۴).

جورج ویگل گفته است که: غیرمادی شدن (مذهبی شدن) جهان یکی از واقعیتهای برجسته در زندگی اواخر قرن بیستم است. تجدید حیات مذهب که ژیل کیل آن را «انتقام پروردگار» می‌نامد، مبنایی برای هویت و تعهدی که مرزهای ملی را در هم می‌شکند و تمدن‌ها را به هم پیوند می‌زند، فراهم می‌سازد (ص ۵۱).

ارزشهای فرهنگ غربی

فرانسیس فوکویاما با طرح نظریه پایان تاریخ و واپسین انسان معتقد است که لیبرال دموکراسی، شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است. تاریخ بشریت نیز بخش اعظمی از جامعه بشری را به سوی لیبرال دموکراسی سوق می‌دهد. بشر امروز به جایی رسیده است که نمی‌تواند دنیایی ذاتاً متفاوت از جهان کنونی را تصور کند.

ALOGUE ENTRE LES CIVILISATIONS
 DIALOGUE AMONG CIVILIZATIONS
 DIALOGUE ENTRE LES CIVILISATIONS
 DIALOGUE AMONG CIVILIZATIONS
 DIALOGUE ENTRE LES CIVILISATIONS
 DIALOGUE AMONG CIVILIZATIONS

برخورد تمدن اسلامی و تمدن غربی

به اعتقاد برنارد لوئیس «از زمانی که غرب به جهان اسلام راه یافته تاکنون، مهمترین و سازمان یافته ترین برخوردها با نفوذ غرب، ماهیت اسلامی داشته است. مسلمانان همواره بیشتر نگران از دست رفتن ایمانشان به دست کفار بوده اند تا اداره کشورشان به دست بیگانگان. برخورد دیرینه غرب و جهان اسلام از مراحل مختلف و پی در پی بیداری، مقاومت، برخورد و نفی گذر کرده است. در حال حاضر گرچه وضعیت نسبت به گذشته تغییر کرده است، لیکن رفتار غالب بر روابط جهان اسلام و غرب همچنان با بی اعتمادی عمیق و دشمنی توأم است. کشورهای اسلامی هنوز هم باید همکاری خود با جهان غرب را برای مردمشان توجیه کنند یا از آنها پنهان دارند.»

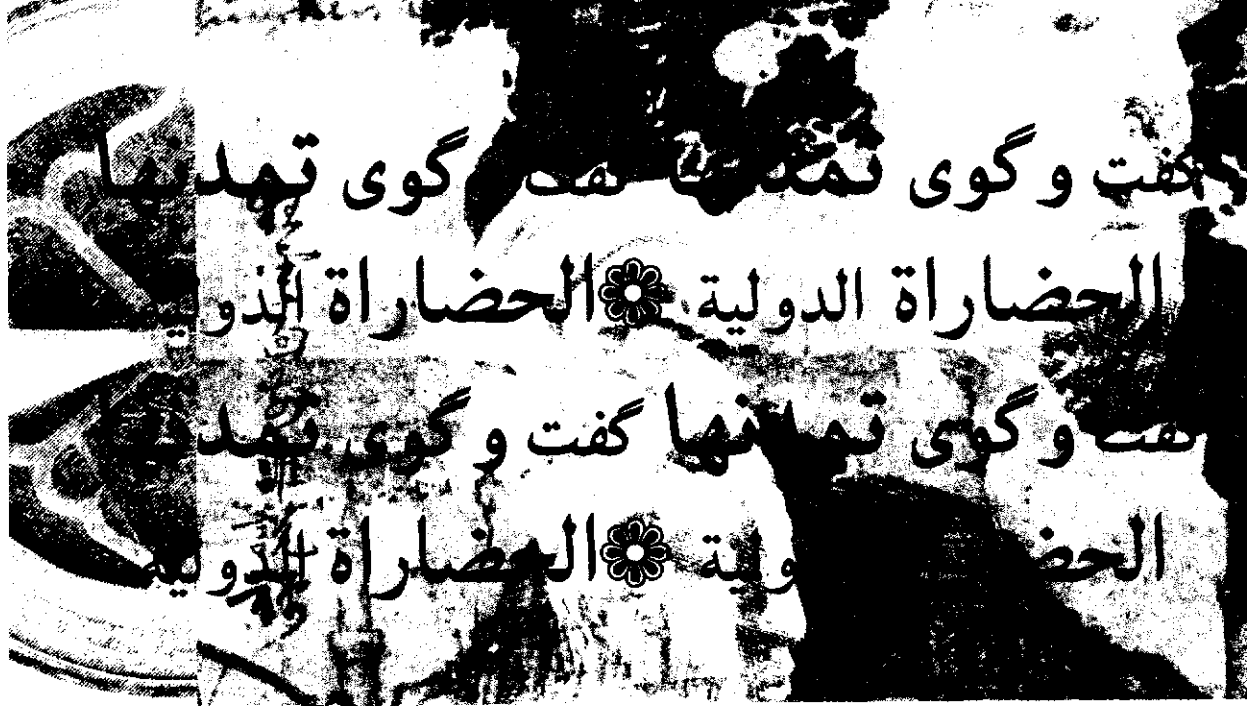
لوئیس معتقد است «برای درک بهتر روابط غرب و جهان اسلام باید آن را در چارچوب برخورد تمدنها بررسی کرد و نه در درگیری بین ملتها یا دولتها» (ص ۳۱).

جیمز بیکر معتقد است «آمریکا در تلاشهای خود باید منافع، اصول و ارزشهای آمریکایی را مدنظر داشته باشد.» البته دن کوئل، معاون رئیس جمهور پیشین آمریکا نخستین مقام رسمی این کشور بود که بنیادگرایی اسلامی را یک خطر جهانی و جایگزین کمونیسم مطرح ساخت. ویلی گلاس،

لیبرال دمکراسی ممکن است «نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت» و «آخرین شکل حکومت بشری» باشد و در این مقام «پایان تاریخ» را تشکیل دهد. در واقع، شکست کمونیسم دلیل پیروزی ارزشهای لیبرال غربی و پایان درگیریهای ایدئولوژیک است (ص ۱۶).

دکتر احمد صدری در ردّ نظریه هانتینگتون می گوید: جامعه مدنی و آزادیهای فردی موجود در جامعه غربی، حاضر و آماده از کشکول فرهنگ بیرون نیامده اند، بلکه در طول تاریخ تجدد و به رغم بسیاری از جریانهای فرهنگی همان تمدنها به تدریج استخراج و تغلیظ و تصفیه شده اند و به خون دل و با مبارزه های فراوان لباس نهادی به خود پوشیده اند (ص ۱۵۱).

یکی از مفاهیم عمده مورد نظر هانتینگتون این است که مفاهیم غربی به طور بنیادین متفاوت با مفاهیم غالب در دیگر تمدنهاست. باورهای غرب از فردگرایی، لیبرالیسم، قانون اساسی، حقوق بشر، مساوات، آزادی، حاکمیت قانون، دموکراسی، بازار آزاد اقتصادی و جدایی مذهب از سیاست، مفاهیمی هستند که اغلب در فرهنگهای اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، بودایی یا ارتدوکس پژواک کمی دارند. چنین تفکری موجب شده است تا هانتینگتون غرب را در مقابل سایرین تصور کند.



بخت و گوی تمدنها گوی تهدنها

الحضارة الدولية * الحضارة الذویة

بخت و گوی تمدنها گوی تهدنها

الحضارة الدولية * الحضارة الذویة

مسائل ظریفی چون کیفیت کلی زندگی در ارتباط است، به طوری که نمی تواند به ابعاد سیاسی یا مادی صرف محدود شود. تعریف «زندگی خوب» باید با تعهدات عمیق تر به فضیلت و نظم اخلاقی و باورهای معنوی سر و کار داشته باشد. چنانچه با تعریف وسیعتری به حقوق بشر پردازیم، می توان گفت که یک جامعه عمیقاً مذهبی که در آن ارزشهای اخلاقی محترم شمرده شده در نهایت جامعه ای است که در آن انسانیت افراد به عنوان یک وجود کامل و نه صرفاً به عنوان عامل سیاسی یا اقتصادی محترم شمرده می شود (ص ۱۶۵ - ۱۶۴). جین کرک پاتریک در مقابل نظریه برخورد تمدنها چنین اظهار می دارد: بدون تردید اختلافهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مهمی میان تمدنهای اسلامی و یهودی - مسیحی وجود دارد، اما مهمترین و حساس ترین اختلافهایی که دامنگیر مسلمانان شده است در داخل جهان اسلام و بین افراد، احزاب و دولتهای نسبتاً میانه رو و غیر توسعه طلب با افراد ضد نوگرا، ضد غربی و به شدت توسعه طلب و افراطی در می گیرد. نخستین هدف بنیادگرایان مسلمان، دولتهای خود آنهاست و نه تمدنی دیگر (ص ۱۸۴).

ادوارد سعید، استاد مسیحی فلسطینی در دانشگاه کلمبیا نیز در مخالفت با نظریه برخورد

دبیر کل سازمان ناتو نیز اعلام کرد «ایمان ناتو سرگرم تحلیل مسائل مربوط به بنیادگرایی است که با تولید سلاحهای کشتار جمعی و تروریسم ارتباط تنگاتنگ دارد و این رسالت جدید ناتو است» (ص ۲۹-۳۰).

هاتینگتون معتقد است: احیای اسلامی خود را در ایجاد تغییر در سیاستها و رفتار دولتها، در سنتها و جهان بینی مردم نمایان ساخت. احیای اسلام اساساً واکنشی است به بسیاری از مشکلات و سرخورده گیهایی که با نوسازی و تحول اجتماعی، افزایش جمعیت، شهری شدن مردم و همچنین از خود بیگانگی (ناشی از گسستگی از ریشه های سنتی خویش) همراه است. نتیجه کنش جهان اسلام با غرب واکنشی است ضد قدرت غرب. حرکت بنیادگرایی اسلامی صرفاً بخش کوچکی از احیای اسلام است. مشکلات ما در برخورد با تجدید حیات اسلام به مراتب بیشتر از مشکلات ما در برخورد با جنبشهای نسبتاً کوچک بنیادگرا است (ص ۱۱۵).

برژینسکی اظهار می دارد: امروزه دیگر حتی حقوق بشر را نیز نمی توان تنها بر حسب مسائل سیاسی تعریف کرد، مانند هنگامی که جهان به طور گسترده ای هنوز در معرض خطر حاکمیت دیکتاتوری بود. اکنون بحث اساسی درباره حقوق بشر خود با مسأله پیچیده چگونگی تعریف «زندگی خوب» به هم آمیخته است. این تعریف لزوماً با

تمدن‌ها چنین اظهار می‌دارد: جهان عرب امروزه همچنان دستخوش تلاطم بسیار پیش‌بینی نشدنی است. من معتقدم که جهان عرب در مقابل هرگونه تلاش مشخصی که به منظور [مقابل هم] قرارداد آن دو دسته «اسلامی» و «غیر اسلامی» انجام می‌گیرد، از خود مقاومت نشان می‌دهد.

واژه مسلمان برای اغلب اعراب کلمه‌ای است که آن را بر حسب عادت به کار می‌برند و تحریک‌آفرین نیست، ولی واژه اسلام‌گرایی یک مفهوم ماجراجویانه و حتی تهاجمی به خود گرفته که این امر با واقعیتها در تعارض است (ص ۲۱۶ و ۲۱۷).

به نظر ادوارد سعید، محمد حسنین هیکل نیز با این تصور که «اسلام‌گرایان»، چیزی بیشتر از یک حرکت گسترده مخالف و منتقدند، قویاً مخالف است. به اعتقاد او بمب‌اندازی و خشونت، حاصل وجود دولتهایی است که تقریباً به میزان معتناهی فاسد و بی‌خاصیت‌اند... رفتار خشونت‌آمیز و انفعال دولتهای عرب نسبت به مردم موجب شده است که بسیاری از شهروندان عرب به انجام فرایض نسبتاً غیر خشونت‌آمیز اسلامی روی آورند و تعداد اندکی نیز مخالفت خود را با هجوم به خیابانها نشان دهند. اسلام در هر دو مورد هویتی است طبیعی که مردم آن را می‌پذیرند (ص ۲۱۹).

به اعتقاد هانتینگتون هرگاه بنیانهای جامعه‌ای در معرض تهدید قرار گیرد، ایدئولوژی محافظه‌کارانه حکم می‌کند که افراد آن جامعه افکار و نهادهای لیبرال را رها کرده با تمام توان به مقابله با آن تهدید برخیزند و از بنیانهای جامعه دفاع نمایند (ص ۱۹).

نیکسون معتقد است که تندبادهای تغییر و دگرگونی، جهان اسلام را فرا می‌گیرد. آنچنان که غرب نمی‌تواند جلودار آنها باشد، اما می‌تواند جهت آنها را منحرف سازد. او ضمن پذیرش نظریه برخورد تمدن‌ها، اظهار می‌دارد: خطر واقعی در این نیست که این برخورد اجتناب‌ناپذیر است، بلکه

خطر آن است که آمریکا با بی‌تفاوتی خود نسبت به این مسأله، برخورد تمدن‌ها را به یک پیش‌بینی خودساخته تبدیل کند. اگر آمریکا همچنان نسبت به درگیری‌هایی که در آن ملل مسلمان قربانی‌اند بی‌تفاوت باشد، در واقع جهان غرب و جهان اسلام را به برخورد با هم دعوت کرده است (ص ۳۳).

برژینسکی در مورد احتمال تشکیل ائتلاف میان ایران، روسیه و چین هشدار می‌دهد و آن را برای استیلای قدرت جهانی آمریکا خطرناک می‌خواند. به اعتقاد او ائتلاف مزبور یک چالش ژئوپلیتیک است، ولی از جهاتی نیز می‌تواند یک چالش فرهنگی، اجتماعی-اقتصادی محسوب شود (ص ۱۶۱).

هانتینگتون اظهار می‌کند که علاوه بر صادرکنندگان نفت، بسیاری از کشورهای عربی در حال رسیدن به سطحی از پیشرفت اقتصادی و اجتماعی هستند که در آنها وجود دولتهای خودکامه نامناسب می‌شود و تلاش برای ایجاد دموکراسی قوت می‌گیرد. در جهان عرب، دموکراسی غربی موجب تقویت نیروهای سیاسی ضد غربی می‌شود. البته این پدیده ممکن است گذرا باشد. ولی به‌طور قطع روابط کشورهای اسلامی و غرب را پیچیده می‌سازد (ص ۵۸).

نقش مذهب

هانتینگتون معتقد است که در بسیاری از نقاط جهان، مذهب، آن هم به صورت جنبشهایی که «بنیادگرا» لقب می‌گیرند، در جهت پر کردن خلأ هویت حرکت کرده است. چنین جنبشهایی در مسیحیت غربی و ادیان یهود، بودایی، هندو و نیز اسلام یافت می‌شوند (ص ۵۰).

هانتینگتون اظهار می‌دارد: مذهب حتی بیش از قومیت، افراد را از هم متمایز می‌سازد. یک نفر می‌تواند نیمه فرانسوی و نیمه عرب باشد و حتی تابعیت مضاعف داشته باشد، ولی نیمی مسیحی و نیمی مسلمان بودن بسیار دشوار است (ص ۵۲).

همزیستی مسالمت آمیز تمدنها با یکدیگر

هانتینگتون معتقد است: تاریخ به پایان نرسیده است و جهان واحد نیست. تمدنها نوع بشر را متحد یا متفرق می‌سازند. عواملی که درگیری بین تمدنها را به وجود می‌آورد، فقط در صورتی مهار شدنی است که شناخته شود. در جهان متشکل از تمدنهای مختلف، هر تمدنی باید همزیستی با دیگری را بیاموزد. در نهایت آنچه برای مردم اهمیت دارد، منافع اقتصادی یا ایدئولوژیک و سیاسی نیست، بلکه باورهای دینی، خانوادگی، رابطه خونی و دیگر چیزهایی است که مردم با آنها شناخته می‌شوند، برای آنها مبارزه می‌کنند و در راه آنها کشته می‌شوند (ص ۱۰۸).

هانتینگتون می‌گوید: لازم است که غرب، درک عمیق‌تری از بینشهای اصیل مذهبی و فلسفی که زیربنای تمدنهای دیگر را تشکیل می‌دهد و نیز راههایی که اعضای این تمدنها منافع خود را در آن می‌بینند، پیدا کند و عناصر مشترک تمدن غربی و سایر تمدنها را بشناسد. در آینده قابل پیش‌بینی، هیچ تمدن جهانگیری وجود نخواهد داشت، بلکه دنیایی خواهد بود با تمدنهای گوناگون که هر یک ناگزیر است همزیستی با دیگران را بیاموزد (ص ۷۹).

وظیفه نهادهای فرهنگی

احمد صدری، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه لیک فورست شیکاگو، وظیفه روشنفکران را چنین بیان می‌کند: اول اینکه روشنفکران باید بدانند که هرچند اکنون همه ما در «دهکده‌ای جهانی» زندگی می‌کنیم، ولی در این دهکده هنوز دعوای مختلف فرو ننشسته است. امروز باید نسبت به جریانهای تاریخی و فرهنگی تمدنهای بیگانه آگاه و حساس باشیم. باید به زبانهای فرهنگی دیگر تمدنها آشنا شویم تا بدانیم ثبات منعکس در گفتار و کردار ما چگونه نزد بیگانگان تفسیر خواهند شد. دوم اینکه روشنفکران در عین ادامه دادن به استخراج و تغلیظ منابع فرهنگی باید متوجه بازار

تبادل میان فرهنگی نیز باشند و در ارزیابی کالاهای دیگران و ارائه کالاهای خود کوتاهی نکنند. سوم آنکه در این راه باید از افراط و تفریط حذر کرد. داوری در مرزهای میان تمدنی و جلوگیری از سوء تفاهمات مسؤولیتی خطیر است (ص ۱۵۷).

فوکویاما نیز موفق‌ترین جوامع پیشرفته را آنهایی می‌داند که روشهای جدید و کهن را باهم تلفیق نموده بین شیوه‌های جدید و سنتی بدون غلبه یکی بر دیگری، همزیستی ایجاد کرده‌اند، مانند ژاپن (ص ۱۷۸).

براین بیدهام نویسنده گزارش هفته‌نامه اکونومیست نیز معتقد است که: جهان اسلام در آستانه ورود به قرن بیست و یکم، سه مسأله اساسی را باید مد نظر قرار دهد: دست و پنجه نرم کردن با اقتصاد مدرن، پذیرش عقیده تساوی زن و مرد و از همه مشکل‌تر، جذب اصول دموکراسی (ص ۲۷۵).

همکاریهای فرهنگی در جهان آینده

نظام‌نامه یونسکو صریحاً مشخص می‌کند که این سازمان مسؤول ایجاد «صلح و آرامش» در میان انسانهاست. این کار به وسیله ارتقای همکاری فرهنگی بین‌المللی با آموزش و پرورش، علم، فرهنگ و ارتباط میسر می‌شود. همچنین چهارمین هدف دهه جهانی توسعه فرهنگی برابر آنچه یونسکو همواره انجام داده بر بهبود کنش متقابل فرهنگی بین مردم و آموزش تحمل و احترام گذاردن به یکدیگر دلالت می‌کند. تحت این عنوان، این دهه همه نهادهای سازمان ملل متحد و همه مشارکین کوچک و بزرگ توسعه، فرصت دارند تا نیروهایشان را برای رسیدن به صلح و آرامش به هم پیوند بزنند. برای تحقق این موضوع، یونسکو طرحهای متعددی را در دست اجرا دارد. از جمله می‌توان موارد زیر را برشمرد.

در سپتامبر ۱۹۹۲، طرح دریای بالتیک بیش از ۳۰۰ معلم و دانش‌آموز ۱۳ تا ۱۸ سال را گرد هم آورد تا درباره «چگونگی کمک به حفظ دریای بالتیک»

تبادل نظر کنند. این جوانان از ۹ کشور حوزه بالتیک، دانمارک، استونی، فنلاند، آلمان، لیتوانی، لتونی، لهستان، روسیه و سوئد گرد هم آمده‌اند.

در این طرح ۲۰۰ واحد آموزشی در موضوعاتی چون منابع ساحلی، شیوه‌های سنتی زندگی، مواجهه بارها شدن نفت و دیگر آلوده‌کننده‌ها نتایج تحقیقات خود را در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند. طرح «بیا کشور ما را ببین» از دیگر برنامه‌های مدارس است که در خدمت اهداف دهه جهانی توسعه فرهنگی است. چهار کشور هند، مراکش، سنگال، و سوئد در حال تهیه منابعی هستند که جوانان کشورها از طریق بیشتر دانستن درباره شیوه‌های زندگی یکدیگر، همدیگر را بهتر بفهمند. دانش‌آموزان در این طرح با استفاده از ابزارهای مختلف در می‌یابند که مردم جهان، نیازهای اساسی مشترک خود را نظیر: غذا، مسکن، بهداشت، عشق و انسجام چگونه تأمین می‌کنند. دانش‌آموزان تأثیر مجموعه عوامل تاریخی، جغرافیایی، انسانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی را در تشکیل هر کشور در می‌یابند. از طریق تماس با فرهنگهای دیگر، دانش‌آموزان چیزهای بیشتری درباره شیوه زندگی خودشان می‌آموزند، دامنه تحمل کردن یکدیگر را افزایش می‌دهند و بنیانهای صلح آینده را در جهان پی‌ریزی می‌کنند. همچنین یونسکو برای تداوم و استمرار روند اصلاحات دموکراتیک، در کشورهایی که دستخوش تغییرات سیاسی و اقتصادی سریع هستند، برنامه «فرهنگ دموکراسی» را طراحی کرده است. در این برنامه مردم می‌آموزند که چگونه شهروندان مسؤول باشند و در مقابل معضلات به وجود آمده در عرصه مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، رویکردی پلورالیستیک (جمع‌گرایانه) اتخاذ نمایند. همچنین بتوانند میزان تحمل‌پذیری خود را افزایش دهند.^{۱۵}

یونسکو علاوه بر موارد بالا همچنین اقدامات زیر را در مسیر توسعه گفت‌وگوی میان فرهنگی داده است و آن را از جمله عناصر سازنده فرهنگ صلح می‌داند و در این راستا برنامه‌ها و طرحهای خاصی را تدوین کرده است.

خطوط گسل بین تمدنها، امروز جایگزین مرزهای سیاسی شده و جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی به حساب می‌آیند. استعمار اروپایی خاتمه یافته و سلطه آمریکایی نیز در حال افول است. در حالی که آداب و رسوم کهن، زبانها، اعتقادات و نهادهای بومی، نگر باره خود را مطرح می‌سازند. فرهنگ غربی نیز رو به فرسایش است. بدین ترتیب، براساس نگاره (پارادایم) برخورد تمدنی، صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدنها شکل گرفته است.

- تقویت نظام چندزبانی و ایجاد شرایط امکان ابراز موجودیت فرهنگی از سوی اقلیت‌ها در جوامع چند فرهنگی؛

- ترغیب ارزشهایی که گفت‌وگوی میان فرهنگی را برای تحقق صلح تثبیت می‌کند و توجه لازم به ضرورت مشارکت زنان و جوانان در این امر؛

- ترغیب جهانگردی فرهنگی به شیوه برگزاری نمایشگاه و سمینار از قبیل طرح جاده‌های ابریشم، جاده‌های صحرا، جاده‌های جلگه‌ها، مسیر دریاها، جاده عشایر، جاده بودائی‌ها با هدف گفت‌وگوی میان فرهنگی سرزمین‌های نپال، هندوستان، پاکستان آسیای مرکزی و چین، جاده بردگی با هدف شناخت بیشتر تاریخ به جهت برداشتن سایه‌های جهل از صلح و گفت‌وگوهای میان مذهبی با عنوان «مشارکت مذاهب در تحقق فرهنگ صلح» با شرکت ۵۷ اندیشمند از ارباب مذاهب مختلف، برگزاری نمایشگاه بزرگ از مظاهر مذاهب جهانی در صلح با هدف بزرگداشت تنوع مذاهب، پایه‌گذاری یک نهضت جهانی با نام «تمدن عشق» با هدف بنای «تمدن خدا و بشر»، اجرای طرح جاده‌های ایمان از طریق اجرای مراسم عبادی سه مذهب بزرگ دنیا، مسیحیت، اسلام و یهودیت در شهر بیت‌المقدس (اورشلیم) با هدف ارتقای سطح

۱۵- یونسکو ۱۹۹۵، بازاندیشی توسعه، به نقل از کتاب فرهنگ و توسعه، ترجمه نعمت‌الله فاضلی، ص ۱۴۳ تا ۱۴۷.

در جهان فرهنگی آینده باید یاد بگیریم که جهان را براساس الگوی «هم این و هم آن» و نه براساس الگوی «یا این یا آن» درک کنیم. این طرز تلقی متکبرانه «همه چیز یا هیچ چیز»، یکی از خصیصه‌های اخلاقی رایج است که در آن وقتی که ارزشی مطلق شد و به صورت معیار ارزشی واحدی درآمد، امکان هر نوع مصالحه و حل انعطاف‌پذیر مسأله از بین می‌رود و در نتیجه فرایند اخلاقی به ضد اخلاقی تبدیل می‌شود.

تفاهم میان اربابان مذاهب، برگزاری کنفرانس برای گفت‌وگوی میان سه دین توحیدی در شهر ریباط، برگزاری کنفرانس «تمدن اسلامی و اروپایی» - ترویج اصول دگرپذیری (تسامح)؛ یونسکو با تصویب اعلامیه جهانی اصول دگرپذیری در سال ۱۹۹۵ که در بند اول آن دگرپذیری را پذیرش و درک ارزش و احترام به تنوع غنی فرهنگ‌های جهان، اشکال تجلی و طرق انسان بودن می‌داند و اعلام می‌دارد دگرپذیری با آگاهی، سعه صدر، ارتباطات و آزادی اندیشه، وجدان و عقیده پرورده می‌شود. بند سوم همین ماده، اذعان می‌دارد که دگرپذیری مسئولیت در مقابل چندگرایی فرهنگی است و با طرد جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی سر و کار دارد. در بند چهارم اظهار می‌دارد فرد آزاد است تا به اعتقادات خود وفادار باشد. همچنین فرد بپذیرد که دیگران نیز به عقاید خود پایبند باشند. یونسکو برای تحقق این موضوع به درج اصول دگرپذیری در مفاد درس و آموزش مدارس تأکید می‌کند.

ترویج همکاری فرهنگی و پذیرش تأثیر متقابل فرهنگ‌ها

از نظر یونسکو هیچ فرهنگی در انزوا و مجزا از سایر دنیا نیست. هر فرهنگ تحت تأثیر سایر فرهنگ‌هاست و خود نیز بر آنها تأثیر دارد. این تأثیرات و تأثرات متقابل ممکن است با پشتوانه تبادل و انتشارات داوطلبانه باشد یا بر عکس

به نحوی ستیزه آمیز با کاربرد زور و فشار صورت گیرد. از نظر یونسکو همکاری فرهنگی بین‌المللی در انحصار دولتها نیست و مؤسسات غیردولتی و اشخاص حقیقی نیز می‌توانند در این امر فعال باشند.

ترویج صنعت جهانگردی

یونسکو صنعت جهانگردی را عامل مهمی در افزایش تفاهم میان ملل و روند رو به رشد جهانی شدن می‌داند.

ترویج جریان آزاد اطلاعات

یونسکو تلاش می‌کند تا تسهیلاتی در جریان آزاد افکار از طریق کلام و تصویر با هدف آشنایی و تفاهم ملت‌ها فراهم نماید.^{۱۶}

نظام ارزشی در جوامع آینده

یکی از مهمترین متغیرهای تشکیل دهنده نظام فرهنگی، نظام ارزشهاست. ارزشها از بُعد جامعه‌شناسی، اموری هستند که نزد افراد یا گروهها مهم می‌باشند. نظام ارزشی در جامعه، تحت تأثیر ساختارها و رفتارهای اجتماعی قرار دارد. با توجه به تغییرات و تحولات احتمالی در آینده، نظام ارزشی یا رفتاری نیز در برخی موارد، احتمالاً دستخوش تغییراتی قرار خواهد گرفت. برخی از سلسله مراتب ارزشی مردم تثبیت شده و بعضی دیگر دگرگون خواهد شد. در ذیل اهم تحولات ارزشی احتمالی به اختصار مورد بحث قرار می‌گیرد.

شکوفایی انسانی و توسعه فرهنگ انسان‌گرایی

انسانها باید بیاموزند که استعدادهای خود را شکوفا سازند، برای خود احترام به دست آورند، با یکدیگر همکاری کنند و دیوان‌سالاری را محدود سازند. این درسهایی است که باید از تاریخ بگیریم. انسان باید محور تمامی کارها قرار گیرد. در تمامی زمینه‌ها، هدف نهایی باید انسان باشد.^{۱۷}

۱۶- یونسکو و طرح گفت‌وگوی تمدنها در چچه‌ای به سوی صلح، نوشته مجید بزرگمهری و علی نصیری طوسی، کتاب چستی گفت‌وگوی تمدنها، ص ۲۷۶-۲۶۷.
۱۷- آنورلیوپچی، ۱۳۶۷، ص ۲۵۳-۲۵۲.

نظامی از اخلاقیات، انصاف و تناسب، تجهیز کنیم.^{۲۱}
روند اقتصادی و تکنولوژیک به دنیای «بدون
مرز» منتهی می‌شود که می‌تواند به کشمکش‌های
بازرگانی و بی‌ثباتی اجتماعی منجر شود.^{۲۲}

گرایش به ابتکار و خلاقیت

اگر قرار باشد نسل بشر پایدار بماند، باید گرایش به
ابتکار و خلاقیت او بر گرایش‌های سنتی تفوق یابد.
امروز وقت آن است که حال را در پرتو آینده
بررسی کنیم، زیرا آینده در برابر ماست و می‌توانیم
آن را شکل بدهیم. ما توانایی و استعداد آن را داریم
تا آینده را چنانکه می‌خواهیم بسازیم. برای اینکه
به چنین هدفی برسیم ضرورت دارد که حال را در
اختیار آینده قرار دهیم.^{۲۳}

باورداشت الگوی هم این و هم آن

در جهان فرهنگی آینده باید یاد بگیریم که جهان را
بر اساس الگوی «هم این و هم آن» و نه بر اساس
الگوی «یا این یا آن» درک کنیم. این طرز تلقی
متکبرانۀ «همه چیز یا هیچ چیز»، یکی از
خصیصه‌های اخلاقی رایج است که در آن وقتی
ارزشی مطلق شد و به صورت معیار ارزشی واحدی
درآمد، امکان هر نوع مصالحه و حل انعطاف‌پذیر
مسأله از بین می‌رود و در نتیجه فرایند اخلاقی به
ضد اخلاقی تبدیل می‌شود.

الگوی «یا این یا آن» بر این پیش‌فرض قرار
گرفته است که چیزها به هم ربطی ندارند و
ارزشگذاری‌ها را می‌توان جایگزین یکدیگر کرد.
این امر به داورهای یکجانبه، به راهبردهای
تهاجمی استثمارگرانه و حق به جانب و به تلاش در
جهت خودمحوری می‌انجامد.

اگر ما تمامی نیروهای اخلاقی خویش را بسیج
کنیم، می‌توانیم مسیر تاریخ را تغییر دهیم. می‌توان
استعدادهایی را که در هر بشری وجود دارد چنان
بارور کرد که ما را از بن‌بستی که توسعه تمدن مادی
پدید آورده است رهایی بخشد. در هر مرد و زنی
تواناییهای با ارزش نامحدودی در زمینه‌های تفاهم،
تخیل، خلاقیت و نوآوری، بردباری و سازگاری،
همبستگی و همزیستی با هم‌نوعان و همدردی و
احترام به سایر موجودات زنده وجود دارد.

ایجاد رابطه مشارکت‌جویانه با طبیعت،
جهتگیری به سوی ارزشهای معنوی است. اگر
بتوانیم این تواناییهای انسانی را بسیج کنیم و به
شکلی خردمندانه به کارگیریم، خواهیم توانست به
حوزه سیاسی، اجتماعی، و محیط طبیعی سر و
سامان بدهیم. انسانها باید در خدمت انسانیت قرار
گیرند. پس رشد و توسعه اقتصاد، علم و فن‌آوری و
نظام اداری هر قدر هم که مهم باشند، باید در
مرحله دوم اهمیت قرار گیرند و هدفشان خدمت به
انسانها باشد. امروز هیچ وظیفه اخلاقی و حیاتی
بزرگتر از این برای بشر وجود ندارد.^{۱۸}

آدام شاف معتقد است: «انسان در حال آموزش
می‌تواند تحقق رؤیاهای نخستین انسان‌گرایان بزرگ
باشد. انسان‌گرایی که می‌خواستند نوعی انسان با
خصلت جهانی، یعنی انسان جهانشمول بیافرینند.
انسان جهانشمول، انسان کارآمدی است که قادر به
تغییر شغل و حرفه خود خواهد بود. این مطلب به
دلیل فراگیر بودن آموزشی است که فرد دیده است.
چنین فردی می‌تواند موقعیت خود را نیز که تابعی
از تقسیم اجتماعی کار است، تغییر دهد، رخدادی
که تاکنون فقط رؤیایی بیش نبود.^{۱۹}

به نظر شاف در عصر آینده، کیفیت حیات انسان
متحول می‌شود و انسان به صورت انسان جهانشمول
و انسان بازیگر پا به عرصه وجود می‌گذارد و درست
این وضعیت، ترجمان وضعیت انسان نوینی است
که عصر جدید با خود به ارمغان می‌آورد.^{۲۰}
کافی نیست که صرفاً درک کنیم در سیاره خود چه
کاری انجام می‌دهیم. همه اعضای شهروندی جهانی
هستیم و نیازمند این مطلب هستیم که خود را به

۱۸- همان، ص ۴۲ - ۴۰.

۱۹- آدام شاف، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱ - ۱۷۰.

۲۰- همان، ص ۱۸۹.

۲۱- پل کندی، ۱۳۷۲، ص ۴۸۶.

۲۲- همان، ۱۳۷۲، ص ۴۷۳.

۲۳- آئورلیوپچی، ص ۱۵۴.

اگر جهان را با الگوی هم این و هم آن (یعنی با منطبق ربط چیزها با یکدیگر) و نه براساس «یا این و یا آن» (یعنی تجزیه امور به اجزائی جدا از هم) نگاه کنیم. تحمل و همدردی بیشتر می شود و شاید از این طریق بتوانیم اخلاق را دوباره زنده کنیم.^{۲۴}

تحول نظام ارزشی یا رفتاری از مادی به فرامادی
در جامعه انفورماتیک، ثروت مادی ارزش خود را از دست خواهد داد و انباشت ثروت مانند جمع آوری ذخیره غذایی مورچگان امری بیهوده و غیرانسانی تلقی خواهد شد. تغییرات مهمی در زمینه های اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی جامعه به وجود خواهد آمد. تغییراتی که نظام ارزشی و رفتاری آینده را با امروز بسیار متفاوت خواهد کرد. آنچه برای انسان مهم است «هستی» اوست. اولویت و تقدم هستی به مثابه یک ارزش، «ارزشی که بیانگر این است که انسان چیست و چگونه است»، پیامدهای دیگری نیز در زمینه معیار ارزش اجتماعی پدید خواهد آورد. این جهش به کار خلاقه اصالت می بخشد و بدین طریق منزلت والایی برای موجدین آن ایجاد می کند.

این وضعیت در جوامع فوق صنعتی به طور جدی در حال تکوین است و ارزش دیگری که بر جامعه صنعتی به شکلی مناسب در حال عرضه است، مقوله آزادی و رهایی بشر از چنگال حرصها و بیمهاست. امروز آزادی به مثابه یک ارزش دارای عملکردی است که در سلسله مراتب ارزشهای پذیرفته شده اجتماعی، نقش بزرگی در ادراک و احساس فرد ایفا می کند.

درباره موضوع ارزش باید به نکته بسیار مهم دیگری نیز اشاره کرد و آن اعتقادات مذهبی است که به منزله یک ارزش در جامعه انفورماتیک آینده مطرح است. چرا که علم قادر به ارائه حقیقت کامل و مطلق به انسان نیست و نمی تواند به کلیه مسائل مربوط به انسان و حیات بشری و نیز مسائل مابعدالطبیعه پاسخ دهد.

بدین ترتیب در آینده نه فقط دانش و توسل روان شناسانه قابل درک انسانها در جهت اعتقادات

مذهبی عمل می کند، بلکه برای پیشرفت و داشتن وجدان کاری هیچ چیز بالاتر از باورهای مذهبی نخواهد بود.^{۲۵}

نتایج مطالعاتی که رونالد اینگلهارت در کشورهای اروپایی و ژاپن انجام داده، حاکی از این مطلب است که نظام ارزشی فرامادی نسبت به نظام ارزشی مادی رو به توسعه بوده است. در دهه هفتاد میلادی نسبت مادیون به فرامادیون ۴ به ۱ بود. در صورتی که در سال ۱۹۸۸ این نسبت ۴ به ۳ شد و در سال ۲۰۰۰ احتمالاً این دو نسبت برابر شده و نظام هنجاری جامعه تغییر خواهد کرد.^{۲۶}

بحران فرهنگی عصر حاضر

و طلوع فرهنگ نوین از نظر سورووکین

درباره اینکه تمدن یا پیش نمونه فرهنگی در حال طلوع، چگونه تمدنی است افرادی چون دانیلسکی، اشپنگلر، توتن بی، شوبارت، بردیایف و سورووکین پیش بینی می کنند تمدن آینده مذهبی-شهودی یا تمدنی جامع به عنوان برآمدی از فرهنگ شهودی-علمی نورتروپ، شهودی-حسی سورووکین، و خردگرا-اخلاقی شوائتزر خواهد بود. خلاصه اینکه تمدن یا فرهنگ آینده چیزی کاملاً متفاوت از فرهنگ مسلط پنج یا شش قرن اخیر است. درباره مرکز جغرافیایی فرهنگ جدید، دانیلسکی، اشپنگلر و شوبارت معتقد هستند که این کانون، اروپا-آسیا و اتحاد جماهیر شوروی و گروههای اسلاو خواهد بود. سورووکین حوزه پهناور اقیانوس آرام را به عنوان مرکز معرفی می کند و آمریکا، هند، چین، ژاپن و روسیه را بازیگران اصلی این نمایش فرهنگ جامع یا شهودی می داند. به نظر سورووکین اگر اروپا متحد شود نقش رهبری را برعهده خواهد گرفت.^{۲۷}

فهرست کامل منابع و مآخذ در قسمت اول مقاله (شماره قبل) آمده است.

۲۴- همان، ص ۲۳۸ - ۲۳۷.

۲۵- آدم شاف، ۱۳۶۹، ص ۲۴۲ - ۲۲۸.

۲۶- اینگلهارت، ۱۹۶۸.

۲۷- سورووکین، ۱۳۷۷، ص ۳۳۸ - ۳۳۷.